

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی - قرآنی»

سال سوم / شماره چهارم / زمستان ۱۳۹۴

تحلیل مفهوم تعلیق در ساختار روایت «مطالعه موردی سوره نبا»

دکترمهرداد اکبری^۱، دکتر محسن ذوالفقاری^۲

چکیده:

تعلیق، مفهومی است که مرزهای آن از سطح مفهوم بودگی و شناختی صرف فراتر می‌رود و از حوزه نظری، به سوی حوزه‌های عملی با ساز و کارهایی مؤثر، متمایل است. تحدید این موضوع به زمینه‌های نظری صرف، آن را به یک موضوع منفعل، همچون بی‌نهایت موضوع دیگر که در موقعیت انفعالی بازشناسی یا بازسازی قرار دارند، تبدیل می‌کند. البته، این ویژگی کاربردی و عملی، منجر به نادیده گرفتن جنبه‌های مفهومی تعلیق نمی‌شود؛ زیرا هر عملی، هر چند جنبه‌های شناختی آن طبیعی و ناپیدا شده باشند، به ناگزیر، مبتنی بر زمینه‌های نظری است. بر این اساس، در این نوشتار، نخست، به طور فشرده، جنبه‌ها و زمینه‌های نظری این مفهوم بازکاوی شده است و سپس، سوره نبا، به عنوان نمونه‌ای عملی تحلیل شده است. نگارندگان بر این باورند که متن قرآن کریم، یکی از بهترین گزینه‌های پژوهش در این زمینه است و قوی‌ترین و در عین حال، موجزترین جلوه‌های تعلیق در این متن وجود دارد. تعلیق در سوره نبا، به گونه‌ای چند لایه و متراکم، متن را از شیوه‌های خطی معمول روایی جدا ساخته است و با ایجاد احساس شگفتی و ابهام و سرگردانی و انتظار و نیز با برانگیختن پرسش‌های ضمنی پیاپی، هر آنچه را لازمه یک اثر بزرگ ادبی است، در یک ساختار منسجم و در عین حال پیچیده و غیر قابل پیش‌بینی، فراهم آورده است.

واژه‌های کلیدی: سوره نبا، تعلیق روایی، روایت چند لایه.

**تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۱۱/۲۳ تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۰۱/۲۰

۱ عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک akbari593@yahoo.com

۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک

۱. مقدمه

چالش‌های برخی از متون روایی، در نخستین نگاه، اساساً به سبب موجود نبودن آینده شکل می‌گیرند؛ به سبب این حقیقت که اندیشیدن درباره آنچه هنوز رخ نداده است، نسبت به آنچه رخ داده و موجود است، متفاوت است. از آنجا که آینده هنوز موجود نیست، آنچه درباره وقوع آن گفته می‌شود، بیشتر مبتنی بر پیش‌بینی، پیش‌گویی و پیش‌نگری است؛ زیرا در این وضعیت، هر کسی به چیزی ارجاع می‌دهد که ممکن است در فرمی دیگر و به شیوه‌ای نامنتظر ظاهر شود. همچنین، این عدم موجودیت باعث می‌شود که آینده با اندیشیدن بدان و انتظار برای فرا رسیدن آن، یعنی در یک وضعیت تعلیقی، موجودیتی موقت و ناپایدار بیاید. در این حالت، آنچه هنوز واقعیت نیافته و گاه مجازی است، پیوسته سعی در تبدیل شدن به واقعیت دارد. (See Edward Quinn, 2006: 11)

ایده انتظار برای آینده، به منظور هستی یافتن یا واقعی شدن آن، پر از انگاشت‌های مسأله‌ساز است. آینده، بیش از یک تفاوت ظاهری، از حال و گذشته متمایز می‌شود. همان‌گونه که «برگسون»^۳ اشاره کرده است، آینده به سمت ناواقعی بودن و گشوده بودن متمایل است. (About Bergson comment See Quinn, 2006: 411) این مسأله بر تلاش‌ها و آرزوها و خواست‌های ما تأثیر می‌گذارد. مسأله دیگر در ارتباط با انتظار آینده آن است که این انتظار ما را در یک ارتباط منفعلانه با گذر زمان قرار می‌دهد. سوژه‌ها یا فاعل‌های شناسای انسانی، معمولاً سرگرم شکل دادن و آرایش آینده هستند؛ یا آنکه آن را، فعالانه در خلال اعمال‌شان در زمان حاضر، متعین می‌سازند. «دریدا» میان آینده‌ای که می‌توانیم پیش‌بینی کنیم و آینده‌ای که واقعاً فرا می‌رسد، تمایز قائل می‌شود؛ اما به هر روی، این هر دو آینده به طریقی از تجربه‌های روزمره جدا و زدوده شده‌اند. همین امر باعث شده است که سوژه‌های انسانی فعالانه درگیر شکل‌دهی آینده بشوند. (ibid.)

برخی بر این باورند که دو نوع تعلیق وجود دارد: عمومی‌ترین نوع آن هنگامی اتفاق می‌افتد که مخاطب درباره اینکه چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد، در تردید است. دومین نوعش تعلیق در فرم است که در آن بلا تکلیفی بدان سبب نیست که چه اتفاقی خواهد افتاد، بلکه از آن روست که آن اتفاق چگونه یا چه موقع رخ خواهد داد. (ibid: 407 and See Cuddon, 2013: 609)

³ -Bergson

در سوره نبا، همچون بسیاری دیگر از سوره‌های قرآن کریم، هر دو نوع این تعلیق را، به بهترین شکل آن می‌توان تشخیص داد. در پی رسیدن به این هدف، نخست، مقدمه‌ای بر مفهوم تعلیق ارائه می‌شود و سپس، ساختار روایی سوره نبا، بر بنیاد این مفهوم تحلیل می‌شود.

۲-۱- تعلیق به عنوان پی‌آمدی از کنش متقابل دریافت‌کننده متن

دریافت متون ادبی می‌تواند به عنوان روندی پویا و کنش‌گرانه در تقاطع عاطفه و شناخت در نظر گرفته شود. (See Vorderer, 1996: 132). «گریگ»^۱ بر این باور است که تعلیق هم به خواننده و هم به ساختارهای روایی ارجاع می‌دهد. در واقع، تعلیق هنگامی شکل خواهد گرفت که خوانندگان برخی از حیطه‌های فرآیندهای شناختی را که مبتنی بر کنش متقابل است، با حیطه‌هایی خاص از ویژگی‌های روایت درگیر کنند. (ibid: 93) البته او نمودهای عاطفی را در این فرآیند حذف می‌کند.

همچنین، تعلیق عنصر سازنده اساسی روایت‌ها به منظور حفظ توجه خوانندگان در یک دوره گسترده زمانی است که به دریافت یکپارچه متون ادبی منجر می‌شود. (See Knobloch, 2003) در این فرآیند، بر خلاف دعوی «گریگ»، عناصر عاطفی نقشی حیاتی در چارچوب نظری‌ای که «زیلمان»^۲ ارائه می‌دهد، بازی می‌کنند. او بر آن است که یک روند معین و مسلم شناختی، به عنوان پیش‌شرطی برای تجربه تعلیق، وجود دارد که متضمن درگیری عاطفی شایان توجهی است. آشکار است که تمایلات عاطفی دریافت‌کننده نسبت به (مثلاً) شخصیت‌های داستانی، یعنی نگرانی همدلانه با یک شخصیت، برای ادراک تعلیق ضروری است.

بر خلاف مدل زیلمان، «ملمان»^۳ بر آن است که در تجربه تعلیق، مثلاً در نمونه‌ای از وضعیت تعلیقی که همراه با ترس و تردید باشد، خواننده واکنشی بی‌درنگ و مستقیم دارد که در ایجاد حس تعلیق بسیار پر اهمیت است. این واکنش ممکن است بسیار شبیه به واکنش یک شخصیت باشد؛ اما دانستن این نکته بسیار اهمیت دارد که واکنش خوانندگان لزوماً از خلال عاطفه شخصیت داستانی نمی‌گذرد. عواطفی که شکل می‌گیرند، ممکن است میان خواننده و شخصیت داستان متفاوت باشند. خواننده در خلال وقایع روایت‌شده، موقعیت‌ها یا چیزها واکنش نشان می‌دهد که با توجه به نظر ملمان می‌تواند به عنوان انگیزه مستقیم وارد شدن در فرآیند برنامه عاطفی روایت در نظر گرفته شود. به طور کلی، واکنش‌های عاطفی شخصیت‌ها و بویژه، شخصیت اصلی داستان، باید به عنوان محرک‌های عاطفی

1 - Gerrig 1996

2 - Zillman

3 - Mellman

برای خواننده عمل کنند. چنین انگاشت‌هایی از دریافت تعلیق در راستای دیدگاه‌های مبتنی بر عاطفه هستند. (See Herman, 2005: 381)

طبق این دیدگاه‌ها می‌توان گفت که تجربهٔ تعلیق می‌تواند به عنوان پیامدی از ارزیابی - کردن‌های متوالی در جریان دریافت متن‌ها باشد و بنابراین، باید بر واکنش‌های خاص در ذهن و جسم دریافت‌کننده دلالت داشته باشد. «لنگ»^۷ اشاره می‌کند که متنی که یک موقعیت عاطفی را شرح می‌دهد، می‌تواند یک شبکهٔ اطلاعاتی عاطفی را در حافظه فعال کند. (Phelan, 2005: 286)

۲-۲- تعلیق روایی و پیرنگ‌سازی آستانه‌ای^۸

قابلیت متن‌ها برای آفریدن وضعیت‌های تعلیقی چند لایه، به توانایی آن‌ها برای کشاندن خوانندگان به درگیری‌های پیچیدهٔ درونی با جهان روایی وابسته است. این امر با ارائه دادن تنوعی از صورت‌های ممکن از رویدادها امکان‌پذیر می‌گردد. این مسأله به جنبه‌های شناختی روایت داستانی باز می‌گردد که خواننده را به تصوّر صورت‌های چندگانهٔ آیندهٔ داستان بر می‌انگیزد. (See Prince, 1987: 142)

«فرانسوا تروفو»^۹ در مطالعهٔ آثار «آلفرد هیچکاک»^{۱۰} به چگونگی مفصل‌بندی پیرنگ بر گرد خطوط روایی متطابقی که با هم برخورد می‌کنند، می‌پردازد. کشمکش و باورپذیری در نمایش‌های او به کشیدن تنگاتنگ رشته‌های خطوط روایی به سوی یک موقعیت متشنج وابسته است. تودوروف^{۱۱} در این زمینه میان دو مفهوم کلیدی تمایز قائل می‌شود: «کنجاوی» دربارهٔ اطلاعات مربوط به جهان گذشتهٔ متن و «تعلیق» دربارهٔ آنچه در آینده روی خواهد داد. بر این اساس، تعلیق به برانگیختن واکنش‌های ضروری‌تر و عاطفی‌تر در دریافت‌کننده گرایش دارد؛ در حالی که «کنجاوی» ممکن است تهی یا فارغ از عاطفه باشد. به هر روی، باید توجه داشت که عاطفه عنصر اساسی تعلیق است. (Truffaut, 1985: 51).

اشترنبرگ^{۱۲} به تفصیل توضیح می‌دهد که چگونه «اودیسهٔ هومر»، به شیوه‌ای پیچیده، پویایی‌های مربوط به کنجاوی و تعلیق را به هم پیوند می‌دهد. او با ظرافت به چند مشخصهٔ اساسی اشاره می‌کند که از این میان دو مشخصه بسیار اهمیت دارد: ۱- «پویایی‌های عاطفی تجربهٔ تعلیق» که مربوط است

1 - Lang

2 - Liminal

3 - François Truffaut

4 - Alfred Hitchcock

1 - Tzvetan Todorov

2 - Sternberg

به تجربه‌های خواننده که حالت‌هایی از ترس و امید را در خصوص پی‌آمدهای منفی یا مثبت ایجاد می‌کند. (Sternberg, 1978: 56-89)؛ ۲- تمایز میان پنداشت «چه» و «چگونه» در ساختاریابی^{۱۳} تعلیق. که «چه» به مرکزیت تعلیق در تناوب امید و ترس مربوط است و «چگونه» به رغبتی اشاره دارد که به چگونگی فرا رسیدن پی‌آمد می‌پردازد.

باید توجه داشت که هر یک از صاحب‌نظران، به جنبه‌های مختلفی از تجربه تعلیق پرداخته‌اند. «ریان»^{۱۴} (Ryan, 2001: 141-48) با در نظر گرفتن تعلیق به عنوان شیوه‌ای از شناور بودن در زمان، بر این نکته تأکید می‌کند که تعلیق هم انتظار آینده داستان را در بر می‌گیرد و هم معطوف است به کنجکاو خواننده درباره فاصله‌ها و شکاف‌های مربوط به گذشته.

«ریچارد گریگ»^{۱۵} تعلیق را ماندن در وضعیت بلا تکلیفی می‌داند که خواننده در این وضعیت گستره‌ای از امکانات را در پیش روی خود می‌یابد. (Gerrig, 1996: 77) البته کسانی چون «نوئل کارول»^{۱۶} نسبت به امکانات گسترده تردید روا می‌دارند: «در هنگام تعلیق، ما تنها می‌توانیم دو پرسش مطرح کنیم، نه بیشتر. در واقع، شماری از پرسش‌های ممکن شکل نمی‌گیرد. پرسش‌های از این دست که مثلاً قهرمان داستان زنده می‌ماند یا می‌میرد؟ با این وضع، ما در میان بیش از دو پاسخ تعلیق ایجاد نمی‌کنیم.» (Carroll, 1990:75-76) بر خلاف این نظر، «ویکتور نل»^{۱۷}، با تکیه بر داستانی مهیج از «هزار و یک شب» اشاره می‌کند که داستان با پرسش خواننده متوقف می‌شود. «نل» بیان می‌کند که «ما منتظر داستان شب دوم نمی‌مانیم تا بدانیم فلان شخصیت کشته خواهد شد یا نه؛ زیرا می‌دانیم که گوینده داستان باید زندگی او را فعلاً ذخیره کند.» (Nell, 1988: 57). از این منظر آشکار خواهد شد که فرمی از تعلیق که کارول ارائه می‌دهد، نسبت به فرمی که نل مطرح می‌کند، کمتر کثرت‌گرایانه است. فرمی که نل بر آن تأکید می‌کند، امکانات چند لایه‌ای را در اختیار خواننده قرار می‌دهد.

یکی از جنبه‌های قدرت متن، آگاهی فرادستی خوانندگان است (Truffaut, 1985: 52)؛ یعنی اینکه خوانندگان اطلاعاتی داشته باشند که ممکن است شخصیت‌های داستانی از آن بی‌خبر باشند. این وضعیت می‌تواند خواننده را با یک ساختار غنی تعلیقی پیوند بدهد و پرسش‌هایی از این دست در ذهن او مطرح شود: آیا فلان اتفاق خواهد افتاد؟ چگونه ممکن است شخصیت‌های داستانی از آن اتفاق که

3 - Structuring

4 - Ryan

5 - Richard Gerrig

6 - Noël Carroll

1 - Victor Nell

هنوز نیفتاده است، آگاه شوند؟ اگر آن شخصیت‌ها از آن اتفاق آگاه شوند، واکنش آن‌ها چگونه خواهد بود؟ و ... (ibid.)

چنین جهت‌یابی‌هایی به سوی اتفاق‌هایی در آینده، نقش‌ها یا کارکردها و اعمال را به عنوان تکنیک روایی بسیار شناور به تعلیق در می‌آورد؛ زیرا از موضع هستی‌شناسانه، این مسأله آگاهی خوانندگان را به رویدادها و امکانات جهان روایی معطوف می‌کند و پیش از رخ دادن اتفاق، ذهن آن‌ها درگیر و اشغال می‌سازد. در چنین ساختارهایی، توجه خوانندگان به دو قلمرو زمانی در درون جهان روایت جلب می‌شود: از یک سو، آن‌ها با آگاهی ابتدایی از جریان خاص، متوجه زمان حال (و نیز گذشته) می‌شوند و از سوی دیگر، این جریان خاص در ذهن آن‌ها به سوی اتفاقاتی در آینده جهت‌گیری می‌کند. به این تصویرها، «تصویرهای آستانه‌ای» و بدین شیوه از پیرنگ‌سازی، «پیرنگ‌سازی آستانه‌ای» می‌توان گفت؛ زیرا هوشیاری خواننده در آستانه یا شرف اکنون و آینده قرار گرفته است.

پرسشی که در این‌جا می‌توان مطرح ساخت آن است که چرا خوانندگان، مستعد تجربه تعلیق در روایت‌هایی هستند که پی‌آمد آن‌ها را از قبل می‌دانند. گریگ این قابلیت را قابلیت ارتجاعی تعلیق می‌داند. همچنین کارول آن را «تناقض تعلیق» به شمار می‌آورد. (see Ryan, 2001: 145-48)

جریان پیرنگ‌سازی آستانه‌ای یا شناور بودن در میان دو سوی زمان می‌تواند به هدف سرکوب کردن معرفت هشیارانه دریافت‌کنندگان از پی‌آمد حقیقی رویدادها به کار گرفته شود؛ زیرا آن‌ها با متمرکز شدن بر رویدادها در جهان داستانی، سطوحی برجسته‌تر از فعالیت ذهنی عادی را می‌آفرینند. یکی از این سطوح، موقعیت عاریتی در روایت اینجا و اکنون است؛ به گونه‌ای که خواننده چنان روابط زمانی جهان روایی را تجربه می‌کند که گویی به طور واقعی در جریان روایت شرکت می‌کند. سطح دیگر، تصویرهای آستانه‌ای از آینده‌های چندگانه ممکن هستند که به یاری موقعیت‌های در تعلیق در ذهن خواننده ساخته شده‌اند. در این وضعیت، خواننده، آینده را به عنوان حوزه‌ای از امکانات چندگانه واقع نشده می‌نگرد و از نظر شناختی از برتری دادن پیامدهای آشکار نسبت به دیگر صورت‌های ممکن ناتوان است.

به طور کلی، یکی از تمایزهای مهمی که در این زمینه می‌توان قائل شد، تمایز میان جهان‌های ممکن و ناممکن است، این تمایز، تمایزی جدید در نظریه روایت و معنی‌شناسی ادبی نیست و بارها، به طور متفاوت، از جانب نظریه‌پردازان مختلف به کار گرفته شده است. یک جهان ممکن، در معنایی که در این نوشتار به کار گرفته شده است، به قابلیت و توانایی پایه‌ای متن برای آسان کردن ظرفیت ساختن جهانی در درون خواننده ارجاع می‌دهد.

بنابراین، حتی اگر جهان روایی، بیگانه و عجیب و غریب باشد و یا، از نظر هستی‌شناسانه، از جهان واقعی خواننده بسیار گسسته باشد، یا به صورتی ارائه شده باشد که زمان و مکان در آن دگرگون شده باشند، با تکیه بر اصول روایی مربوط به جهان واقعی، چنین جهان‌هایی را می‌توان بنا کرد. (Dannenber, 2008: 261)

۲-۳- تفاوت میان تعلیق و راز

یکی از نکات مهمی که در بررسی و تحلیل تعلیق باید در نظر داشت آن است که گاهی این اصطلاح با مفهوم «راز» مرزهایی مشترک می‌یابد. همین مسأله باعث می‌شود که خطاهایی در تشخیص آن‌ها شکل بگیرد؛ از این رو، در این جا به برخی از تفاوت‌های میان راز و تعلیق اشاره می‌شود: الف) در راز این پرسش مطرح می‌شود که چه کسی فلان کار را انجام داد؟ در تعلیق پرسش این است که آیا آن اتفاق دوباره رخ خواهد داد؟ ب) راز مانند یک ماز است که خواننده را از یک سرنخ به سراغ سرنخ دیگر می‌کشاند؛ اما در تعلیق خواننده لزوماً با سیر سرنخ‌ها به نتیجه دلخواه نمی‌رسد و گاه ممکن است در چندراهی‌های مختلف سرگردان بماند. ج) راز همچون یک پازل است که اجزاء و عناصر از پیش تعیین شده‌اش را باید در کنار هم قرار داد؛ اما تعلیق همچون کابوسی است آشفته و بدون نظم و ترتیب آشکار. د) در راز این پرسش در تقدیر قرار می‌گیرد که فلان شخصیت در مرحله بعدی چه خواهد یافت؟ در تعلیق پرسیده می‌شود که چه اتفاقی ممکن است برای (یا مربوط به) آن شخصیت روی بدهد؟

البته چنان که اشاره شد، تقاطع‌های زیادی این دو مفهوم را به هم پیوند می‌دهد و به همین سبب است که یک داستان هیجان‌انگیز می‌تواند در بطن خود رازی مرکزی داشته باشد و از سوی دیگر، یک راز می‌تواند شماری از تعلیق‌ها را در خود بگنجانند. (Morel, 2006: 240)

تعلیق در داستان احساسی از بلا تکلیفی لذت‌بخش پدید می‌آورد. در این حالت، خواننده نمی‌داند چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد؛ اما مجبور شده است تا خواندن را ادامه دهد تا به فهم قضایا برسد. بدون ایجاد این احساس در خواننده، داستان به سختی می‌تواند ادامه پیدا کند. (ibid: 238)

اگر کشمکش به عنوان موتور داستان در نظر گرفته باشد، آنگاه تعلیق سوخت آن است که باعث به حرکت در آمدن آن می‌شود. (ibid: 223) کنجکاو و بلا تکلیفی و عدم اطمینان و نگرانی و اضطراب می‌توانند در کنار هم به تعلیقی قوی در روایت منجر شوند. تعلیق گاهی پدید آورنده هراس از نزدیک شدن حوادث، بخصوص در اوج داستان، است. چنان‌که هیچکاک اشاره می‌کند: «ترسی در انفجار نیست؛ ترس از انتظار رخ دادن انفجار ناشی می‌شود.» (ibid: 224)

تعلیق، نتیجه و پایان را به تأخیر می‌اندازد. پی‌آمد این تغییر ممکن است به رسیدن به پایان مورد انتظار منجر شود و یا برعکس، پایانی ارائه شود که دور از انتظار خوانندگان است. گاهی نیز این نتیجه و پایان به سرانجامی نمی‌رسد؛ یعنی ممکن است که هیچ پایانی در ظاهر روایت آشکار نگردد. (ر.ک. ایبرمز، ۱۳۸۴: ۲۷۴)

۲-۴- تعلیق و شگفتی

معمولاً هنگامی که پیش‌بینی و انتظار خوانندگان در مورد اتفاقی که قرار است رخ بدهد، با اتفاقی که رخ می‌دهد نقض گردد، احساسی از شگفتی در آنان پدید می‌آید. البته باید توجه داشت که اگرچه به طور سنتی تعلیق و شگفتی در پیرنگ‌سازی‌ها در کنار هم قرار گرفته‌اند، ضرورتاً به هم پیوسته نیستند.

تعلیق عواطف ما را از طریق بلا تکلیفی مضطربانه درگیر می‌کند. این امر را بر یک افق انتظار ساخت یافته، که یک چشم‌انداز دوگانه و هم‌زمان را بنا می‌نهد، تکیه می‌کند: خوانندگان به طرق مختلف آگاه می‌شوند که وقایع گذشته می‌توانند وقایع دیگر (چه گذرا و چه دراز دامن) را محدود کنند؛ بنابراین، تعلیق وابسته است به توانایی ما در رؤیابافی وقایع و ارائه دادن الگوهای برای کنش‌های مبتنی بر خواست‌ها، آرزوها، نقشه‌ها و اهداف شخصیت‌ها. تعلیق هنگامی شدت می‌گیرد که موقعیت یا واقعه‌ای ما را قادر می‌سازد تا آینده را در شاخه‌های مختلفی ترسیم کنیم.

«ریان»، در یک تقسیم‌بندی، میان چند نوع تعلیق تمایز قائل شده است: نخست **what suspense** یا تعلیق مبتنی بر پرسش «چه؟» در این نوع از تعلیق، خواننده، به نوعی، نسبت به تقدیر یک شخصیت یا حتی گروهی از شخصیت‌ها، درگیری عاطفی پیدا می‌کند و آرزوی سرانجامی خوش برای او یا آن‌ها دارد. در این نوع از تعلیق، خواننده این پرسش را مطرح می‌کند که: بعد چه اتفاقی خواهد افتاد؟ دوم **How and why suspense** یا تعلیق مبتنی بر پرسش‌های مبتنی بر «چگونه؟» «چرا؟». در این نوع از تعلیق، خوانندگان باید سبب یک واقعه از پیش رخ داده را بیابند؛ از این روی، تمرکز بر حالت و وضعیتی شناخته شده است که مدتی از وقوع آن گذشته است و اکنون کنج‌کاوی برای حل کردن مشکل یا مسأله باعث شکل‌گیری تعلیق می‌گردد. در این وضعیت، امکانات چندگانه‌ای مطرح می‌شود که به سوی هدفی شناخته شده همگرا می‌شوند. معمولاً در این نوع از تعلیق، روایت، پرشی به سوی گذشته دارد و آنگاه، آغاز به حرکت به سوی این هدف می‌کند. سوم **Who suspense** یا تعلیق مبتنی بر پرسش «چه کسی؟» است که شماری از راه‌حل‌ها را به شماری از مظنون‌ها محدود می‌کند. چهارم **Metasuspense** یا فراتعلیق است که زاویه دید بیرونی به جهان

متنی را در بر می‌گیرد. فراتعلیق، کنجکاوی ما را متوجه این مسأله می‌کند که چگونه مؤلف همه رشته‌های روایت را به هم گره خواهد زد و بدین ترتیب، روایت را در فرمی واحد پیش می‌برد.

یک روایت می‌تواند بدون تعلیق هم شگفتی بیافریند؛ همانطور که یک بمب که درباره‌اش چیزی نمی‌دانیم، ناگهان منفجر می‌شود و ما را شگفت‌زده می‌کند. از سوی دیگر، می‌توان بدون شگفتی تعلیق را به پایان رساند؛ مثلاً هنگامی که واقعه‌ای اتفاق می‌افتد که کاملاً قابل پیش‌بینی است، ولی اطمینانی به رخ دادنش نیست. هنگامی که تعلیق انتظارها را نقض می‌کند، هنوز ریشه‌ها و پایه‌های مستحکمی در آنچه بیشتر اتفاق افتاده است، دارد. (carrol, 1990: 745 and Gerrg, 1996: 237)

۳-۱ آغاز نامتعارف و شکل‌گیری پرسش‌های ضمنی در سوره نبا

در این جا، بر اساس مبانی نظری ارائه شده، به این مسأله پرداخته می‌شود که تعلیق در سوره نبا چگونه و به چه شیوه‌هایی شکل می‌گیرد و این شیوه‌ها در یک سیستم روایی، با توجه به چند لایه-سازی روایت‌ها، چگونه به یک روایت منسجم منجر می‌شوند. بر این اساس، آیات این سوره از آغاز تا پایان، هم به صورت منفرد و هم مرتبط با دیگر آیات تحلیل می‌شوند.

«عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» (درباره چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟) (۱) این سوره با آیه‌ای آغاز می‌شود که حاوی پرسشی است؛ اما هنوز مشخص نیست که درباره «چه چیز» پرسیده می‌شود. پرسش درباره پرسشی است که دیگران می‌پرسند. در این پرسش چند پرسش دیگر نیز نهفته است. محتوای این پرسش در خود آن نیست؛ بلکه در جایی بیرون از آن است؛ یعنی در آیه‌های بعد. در واقع، برای یافتن محتوای پرسش نخستین باید به بیرون از آن رجوع کرد؛ زیرا این پرسش به بیرون از خود ارجاع می‌دهد. پرسنده از همان آغاز نمی‌پرسد که «آن‌ها» از «نبا عظیم» می‌پرسند؛ بلکه «چه چیز» یا «چه واقعه» را جایگزین آن می‌کند.

یک پرسش، مستقیماً مربوط به پرسنده است و این ظاهر پرسش است. یک پرسش نیز مربوط به کسانی است که پرسش نخستین به آن‌ها مربوط می‌شود؛ پرسش «آن‌ها» که مشخص نیست دقیقاً چه کسانی هستند. پرسششان چیست؟ محتوای پرسششان نیز هنوز آشکار نشده است. از سوی دیگر، این پرسش‌ها به همراه چند پرسش دیگر به خواننده نیز مربوط می‌شوند. خواننده، با ادراک اینکه نخستین پرسش از زبان وحی است، چند پرسش ضمنی دیگر در ذهنش شکل می‌گیرد. «آن‌ها» چه کسانی هستند؟ در چه موضع و زمان و مکانی قرار دارند؟ مطرح شدن پرسش نخستین که حاوی چندین پرسش دیگر است، به تعلیقی کوتاه، اما چند لایه، منجر می‌شود و خواننده را بر آن می‌دارد که در پی یافتن پاسخ یا پاسخ‌ها باشد.

نخستین چالش در این پرسش آن است که «چه چیز» بودن آنچه درباره آن پرسیده می‌شود، مشخص نیست. همچنین این مسأله مطرح می‌شود که «آن‌ها» چرا چنین پرسشی را مطرح می‌کنند؟ این ابهام، از سویی، بلا تکلیفی خواننده را در پی دارد و از سوی دیگر، در او نگرانی ابهام‌آمیز و هیجان و سرگردانی پدید می‌آورد. همچنین، این پرسش به گونه‌ای مطرح شده است که با شتاب و به سادگی نمی‌توان از آن گذشت و درنگی می‌طلبد تا بتوان چند لایه از آن را به طور مبهم سامان داد. همین مسأله است که بر کنجکاو خواننده می‌افزاید و به این ترتیب، پرسشی که حاوی بلا تکلیفی و هیجان و کنجکاو و... است، نوعی از پیچیده‌ترین انواع تعلیق را پدید آورده است.

«عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ» (از آن خبر بزرگ) (۲). آیه دوم، ظاهراً پاسخی است به پرسش آیه نخست. «آن‌ها» درباره «آن خبر بزرگ» از یکدیگر می‌پرسند. این پاسخ نیز مشتمل بر چندین پرسش ضمنی دیگر است. کدام خبر بزرگ؟ این خبر بزرگ مربوط به واقعه‌ای است که پیشتر اتفاق افتاده است و اکنون (یعنی در زمانی که درباره آن خبر پرسیده می‌شود) خبر آن رسیده است یا خبر و پیش‌آگاهی از واقعه‌ای است که در آینده رخ می‌دهد؟ آینده‌ای که هنوز به تصریح مرزهای آن مشخص نشده است و آیا اساساً این خبر از واقعه‌ای سخن می‌گوید یا آنکه تنها قصد پرده برداشتن از موقعیتی بدون رخداد دارد؟ این خبر در کجا رخ می‌دهد؟ از جانب چه کسی یا چه کسانی؟ در چه موقعیتی؟ در چه زمانی؟ این خبر، خبری خوب است یا بد؟ از این خبر باید نگران بود یا شادمان؟ و چندین و چند پرسش دیگر. البته، در نخستین نگاه، آیه دوم ساختاری خبری دارد و پاسخی است به آیه نخست؛ اما این ساختار خبری، از خبری سخن می‌گوید که چیستی و چگونگی آن آشکار نیست. به همین سبب است که در این‌جا خبر شامل چندین پرسش ضمنی دیگر شده است.

با اندکی درنگ مشخص می‌شود که پاسخ روشنی به پرسش نخست داده نشده است. در واقع، هیچ پاسخ آشکارکننده‌ای در این آیه ارائه نشده است. پس هنوز باید آیه یا آیه‌های بعدی خوانده شود. پاسخ معلق مانده است.

«آن خبر» خبری بزرگ است. خبری است که در وضعیت معرفه قرار گرفته است. پس هر خبری منظور این آیه نیست. خبری است آشنا؛ اما کدام خبر آشنا؟ آیا پرسندگان پاسخ یکسانی درباره این خبر بزرگ دارند؟ هنوز مشخص نیست. «الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» (که در باره آن با هم اختلاف دارند) (۳) در آیه نخست اشاره شد که مشخص نیست که پرسندگان چه کسانی هستند. تنها ضمیر متصل فاعلی «و» اشاره به آن‌ها دارد. در آیه سوم نیز ضمیر منفصل «هم» به صورت مبهم از «آن‌ها» خبر می‌دهد.

تا این قسمت از روایت سوره، هنوز هیچ چیز آشکار نشده است؛ ابهام‌ها چند لایه شده‌اند و آنچه بر این ابهام‌ها می‌افزاید، آن است که «آن‌ها» درباره «آن خبر» اختلاف دارند. این اختلاف که در وضعیتی مبهم و بی‌مصدق شکل می‌گیرد، پاسخ پرسش و نیز مدلول و مصداق خبر بزرگ را به تعویق می‌اندازد. اختلافی شکل گرفته است میان گروهی مبهم درباره امری عظیم و مبهم. در این جا اشاره به این نکته ضروری است که هر چه متن توان پرسش‌انگیزی بیشتری داشته باشد، به همان میزان، توان تعلیق-سازی بیشتری نیز خواهد داشت.

در پایان آیه سوم به نظر می‌رسد که خواننده ممکن است در مواجهه با این ابهام‌های چندلایه دچار سرگردانی شود و یافتن پاسخ را چالشی بزرگ بداند و از رسیدن به آن نومید شود؛ از این رو، آیه‌ای آمده است و خواننده را متوجه می‌سازد که این اختلاف «آن‌ها» پایدار نیست. «كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» (نه چنان است؛ به زودی خواهند دانست) (۴) این انکار، با توجه به این که به صورت ضمنی، نوعی تهدید نیز هست، دو سوپه دارد؛ در یک سو این امید شکل می‌گیرد که آن‌ها که در اختلاف بودند، اختلافشان «به زودی» به پایان می‌رسد و پاسخی می‌یابند. در سوی دیگر، خواننده نیز حس می‌کند که سرانجام از وضعیت بلا تکلیفی خارج می‌شود؛ زیرا او نیز هنوز به پاسخی صریح نرسیده است. «كَلَّا» قطعیتی امیدوار کننده در بطن خود دارد؛ یعنی قطعاً دانستنی، که البته چگونگی آن مشخص نیست، رخ خواهد داد. حرف «س» که با کلمه «یعلمون» پیوند یافته است همراه با قطعیتی که از «كَلَّا» حاصل می‌شود، این نوید را می‌دهد که هم پرسندگان و هم خوانندگان به زودی از وضعیت ناآگاهی خارج می‌شوند و به وضعیت آگاهی می‌رسند.

مرز و حوزه و کیفیت «به زودی» البته مشخص نیست و شاید در ادامه روایت سوره مشخص شود. همچنین، همین حرف «س» به طور ضمنی، اعلام می‌کند که گره روایت به زودی باز خواهد شد. در این وضعیت، انتظار و هیجان کشف به اوج می‌رسد.

«ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ» (باز هم نه چنان است بزودی خواهند دانست) (۵) آیه پنجم تأکیدی است بر آیه پیشین. نکته قابل توجه در این آیه آن است که کلمه «ثم» در ابتدای آیه آمده است. در روایت‌های خطی معمول، هر گاه کلمه «سپس» می‌آید، خواننده منتظر خبر یا رویداد یا مفهوم دیگری است که در عبارت‌های پیشین بیان نشده است؛ اما در این جا، پس از «سپس»، همان آیه پیشین تکرار شده است. چنین تکراری، اگرچه تکرار تهدید گونه آیه پیشین است و به موقعیتی ناگزیر اشاره می‌کند، اما، از سوی دیگر، انتظار خواننده برای رسیدن به مرحله بعدی را باز هم به تعویق می‌اندازد. پس از این آیه،

طبیعتاً می‌بایست به پرسش‌ها پاسخ داده شود؛ اما شگفت آن است که مسیر قبلی روایت به کلی عوض می‌شود؛ چنانکه گویی هیچ پرسشی در کار نبوده است.

۳-۲- التفات و دگرگونی مسیر روایت با طرح پرسش‌های تازه

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا» (آیا زمین را گهواره‌ای نگردانیدیم) (۶) «وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا» (و کوهها را [چون] میخهایی [نگذاشتیم؟!]) (۷) «وَوَخَّلْنَاكُمْ أَرْوَاجًا» (و شما را جفت آفریدیم) (۸) «وَجَعَلْنَا نُومَكُمْ سَبَاتًا» (و خواب شما را [امایه] آسایش گردانیدیم) (۹) «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا» (و شب را [برای شما] پوششی قرار دادیم) (۱۰) «وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا» (و روز را [برای] معاش [شما] نهادیم) (۱۱) «وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا سِدَادًا» (و بر فراز شما هفت [آسمان] استوار بنا کردیم) (۱۲) «وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا» (و چراغی فروزان گذاردیم) (۱۳) «وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا» (و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم) (۱۴) «لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا» (تا بدان دانه و گیاه برویانیم) (۱۵) «وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا» (و باغهای در هم پیچیده و انبوه) (۱۶)

نکته قابل تأمل در بسیاری از روایت‌های قرآنی، آن است که در این روایت‌ها، خطوط تعلیق‌ساز به صورت متوالی و پیوسته پی گرفته نمی‌شود؛ بلکه حتی گاهی تا پایان روایت، چندین بار ظاهراً به نهایت می‌رسند و گره‌ها گشوده می‌شود و آنگاه، دیگر باره گره‌های تازه‌ای ایجاد می‌شود و روایت، دوباره در وضعیت تعلیق قرار می‌گیرد. این مسأله باعث می‌شود که خواننده دچار کسالت و سردرگمی بیش از حد نشود و هیجان و شگفت‌زدگیش را از دست ندهد و روایت را تا پایان آن به پیش ببرد.

چنان که پیشتر اشاره شد، آغاز سوره با پرسش شروع می‌شود. سپس التفاتی از پرسش به سوی خبر شکل می‌گیرد. چنین التفاتی به خودی خود، باعث شکل‌گیری انتظاری برای یافتن یک پاسخ می‌شود، اما با ادامه آیات مشخص می‌شود که پاسخ نهایی هنوز ارائه نشده است؛ اما تأکید می‌شود که پرسندگان به زودی با پاسخ مواجه خواهند شد. انتظار رسیدن به این پاسخ که زمان دقیق آن مشخص نیست، اما قطعاً اتفاق خواهد افتاد، در شکل‌گیری تعلیق اهمیت بسیاری دارد.

پس از چند آیه، عکس چنین التفاتی شکل گرفته است، یعنی روایت از وضعیت خبری به سوی وضعیت پرسشی تغییر جهت می‌دهد. نکته در خور توجه در این التفات آن است که پرسش در یک آیه تمام نمی‌شود، بلکه از آیه شش تا آیه شانزده ادامه می‌یابد. این آیات که همگی با عطف به آیه ششم به پرسش‌هایی پی در پی تبدیل شده‌اند، انتظار پاسخ نهایی را بر نمی‌انگیزند؛ زیرا هر کسی در مواجهه با این پرسش‌ها به جای یک مسأله با چندین مسأله پیاپی مواجه می‌شود. آیه‌ای که در پس آیه‌های

پیشین می‌آید، به جای آنکه تکمیل‌کننده و اقناع‌کننده پرسش پیشین باشد، پرسش تازه‌ای بدان می‌افزاید. یکی از دلایل مهم این وضعیت، آن است که این پرسش‌ها، پرسش‌های حقیقی نیستند و در واقع، پرسش‌های غیر حقیقی‌اند که معانی متنوعی در آن‌ها نهفته است.

به نظر می‌رسد که ارائه پرسش‌هایی از این دست و بدین شیوه، به قصد گرفتن پاسخ‌هایی مفصل نبوده است و تنها تأیید و اقناع مورد نظر باشد. شگفت آنکه دلالت‌های ضمنی این آیات، همه مبتنی بر مفاهیمی همچون آرامش، امنیت و رضایت و حفظ و جمعیت خاطر و برکت و نیک‌بختی و دیگر مفاهیم در پیوند با آن‌هاست؛ اما از آیه هفدهم به بعد، این وضعیت به یکباره دگرگون می‌شود. «إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا» (قطعا وعده‌گاه [اما با شما] روز داوری است) (۱۷). در واقع در این آیه با آوردن قید «إِنَّ»؛ یعنی به تأکید، به موقعیتی اشاره می‌کند که ما را از موقعیت پیشین منفصل می‌سازد. وعده‌گاهی که هیچ‌گزیر و گریزی از آن نیست و کلمه‌ای که به این روز اشاره می‌کند، «فصل» است. این کلمه افزون بر آنکه بر داوری دلالت می‌کند، مفهوم «جدایی» را نیز تداعی می‌کند. این روز، روزی است که در «صور» دمیده می‌شود و «شما» یعنی، همه مردمان گروه گروه به عرصه محشر می‌آیند. چنین تصویری بر خلاف تصویرهای پیشین، دلالت بر اضطراب و ترس و ناامنی دارد.

۳-۳- دگرگونی مرزهای دلالت‌ها و تداعی‌ها

در روایت سوره نبا، همچون دیگر آیات قرآنی، پایان آیات با اعدادی نشانه‌گذاری شده است. این اعداد با ترتیب ریاضی در پشت سر هم قرار گرفته‌اند؛ به همین سبب، نخستین چیزی که به ذهن می‌رسد، آن است که هر آیه با ترتیبی خطی در پی آیه پیشین آمده است و یا مشخص می‌کند که آیه بعدی چه خواهد بود. با اندک تأملی در این روایت‌ها آشکار می‌شود که هیچ‌کدام از آیات با آخرین کلمه خود و در خود، تمام نمی‌شوند؛ بلکه مرزهایی که دلالت‌ها و تداعی‌های وابسته به آن‌ها را شکل می‌دهند، پیوسته در معرض دگرگونی قرار می‌گیرند. یکی از دلایل مهم این دگرگونی‌های مرزی، ویژگی تعلیقی است که همزمان با تغییر آیات و پیش رفتن روایت، عکس‌العمل خواننده را نسبت به مفاهیم و وقایع بعدی بر می‌انگیزد. همین مسأله باعث می‌شود که خواننده‌ای که در حال خواندن آیه‌ای خاص از این سوره است، سرنوشت مفهومی یا حتی پاسخ مسأله‌ای که در آن آیه مطرح می‌شود را در دیگر آیات (یا حتی در دیگر سوره‌ها و دیگر زمینه‌ها) بجوید. این ویژگی، حالت عدم اطمینانی ایجاد می‌کند که خواننده را از یک سو منتظر حادثه یا مفهوم بعدی نگاه می‌دارد و از سوی دیگر، با القاء دلهره انتظار، او را از آگاهی نسبت به آنچه بعداً رخ خواهد داد، باز می‌دارد. در چنین وضعیتی، که گاه

مفهوم یا حائهای دور از انتظار شکل می‌گیرد، خواننده دچار نوعی از «شگفت‌زدگی»^{۱۸} می‌شود که از ملزومات تعلیق به شمار می‌آید. چنان که «مورگان فورستر» می‌نویسد، آن نوع شگفت‌زدگی که ناشی از امر غیر منتظره باشد، نشان‌دهنده آن است که پیرنگ بی‌نقص است. (ایبرمز، ۱۳۸۴: ۲۷۴)

۳-۴ - استثناء منقطع و امر غیر منتظره

یکی از راه‌های پدید آمدن امر غیر منتظره در سورهٔ نبأ، پیش بردن روایت با به کار گرفتن جملاتی مبتنی بر «استثناء منقطع» است. به عنوان مثال، در آیهٔ ۲۴ و ۲۵ این سوره چنین آمده است: «لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا» (در آنجا نه خنکی چشند و نه شربتی) (۲۴) «إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَاقًا» (جز آب جوشان و چرکابه‌ای) (۲۵) پیش از پرداختن به این دو آیه باید به آیهٔ ۲۱ همین سوره رجوع کرد: «إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا» (آری [جهنم] از دیر باز [کمینگاهی بوده] (۲۱) فعل «کانت»، در این گونه کاربردها، می‌تواند مفید تأکید باشد و از سوی دیگر، در این جا، به هستی از پیش موجود جهنم دلالت دارد. به این تربیت، ظاهراً هستی جهنم نباید امری شگفت باشد؛ زیرا همگان، پیش از مواجهه با آن، از وجود آن خبر دارند؛ هر چند کسانی هنوز بدان باور نداشته باشند. اما جهنم، پیش از هر چیز، چندان عظیم و در بر گیرنده است که آگاهی از آن مانع شگفت‌زدگی از آن نمی‌شود. از سوی دیگر، توصیفی که از آن به دست داده می‌شود، مبتنی بر دو جمله است که ساختار ظاهری‌شان نسبت به هم بسیار متباین است. «برد و شراب» و «حمیم و عساق» در هنجارهای زبانی کلیشه‌ای، از محور جانشینی به گونه‌ای فراخوانده نمی‌شوند که با یکدیگر هم‌نشین شوند. این شیوه از استثناء چندان هنرمندانه به کار گرفته شده است که از هر گونه انتظاری تخطی می‌کنند و بدین شیوه، در بطن امری منتظر و از پیش موجود، امر نامنتظر و شگفت ایجاد می‌شود. این نکته را نیز باید در نظر گرفت که «حمیم و عساق» با پیوستن به «تنوین نصب» در هیأتی نکره در می‌آیند و همین ناشناختگی ایجاب می‌کند که خواننده از ادراک ماهیت و کیفیت و کمیت «حمیم و عساق» ناتوان بماند و سرگردانی و شگفتی‌اش افزون شود.

«جَزَاءً وَفَاتًا» (کیفری مناسب [با جرم آنها]) (۲۶) «إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا» (آنان بودند که به [روز] حساب امید نداشتند) (۲۷) «وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا» (و آیات ما را سخت تکذیب می‌کردند) (۲۸) «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا» (و حال آنکه هر چیزی را برشمرده [به صورت] کتابی در آورده‌ایم)

¹ - Surprise

(۲۹) «فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا» (پس بچشید که جز عذاب هرگز [چیزی] بر شما نمی‌افزاییم)

(۳۰)

یکی از جنبه‌هایی که این آیات را قابل تأمل می‌کند، آن است که آنچه در جهنم بر سر کافران می‌آید، کیفری است متناسب با اعمال آن‌ها؛ یعنی زمینه‌ها و علل چنین کیفری از پیش فراهم شده است و حتی کافران از آن بر حذر داشته شده‌اند؛ اما ایشان به فرا رسیدن آن امید قطعی نداشته‌اند و به هر روی، چیزی را سخت تکذیب می‌کرده‌اند که گریز و گزیری از وقوع آن نیست و غافل بوده‌اند از اینکه هر عملی پاسخی دارد. در آیه ۳۰ باز هم جملات به صورت استثناء منقطع ارائه شده‌اند؛ البته به گونه‌ای ضمنی‌تر از انقطاع آیات ۲۵ و ۲۶. در هنجار عادی زبان عربی و فارسی، «چشیدن» و «افزودن» معمولاً دلالت بر جنبه‌های مثبت و خواستنی دارند؛ اما در این آیه، پس از الا، کلمه «عذاب»، دلالت‌ها و تداعی‌ها را از امور مثبت و خواستنی دور می‌سازد و با امور متقابل با آن‌ها پیوند می‌دهد؛ از این رو، در این آیه، به کار گرفتن این شیوه از نوشتار، وضعیت تقابل‌ها را به گونه‌ای نامنتظر دگرگون می‌سازد.

۳-۵- ایجاد وقفه و شکل‌گیری تعلیق

«إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا» (مسلماناً پرهیزگاران را رستگاری است) (۳۱) «حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا» (باغچه‌ها و تاکستانها) (۳۲) «وَكُورًا عِبَ أُنْرَابًا» (و دخترانی همسال با سینه‌های برجسته) (۳۳) «وَكَأْسًا دِهَاقًا» (و پیاله‌های لبالب) (۳۴) «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا» (در آنجا نه بیهوده‌ای شنوند و نه [یکدیگر را] تکذیب [کنند]) (۳۵) «جَزَاءٌ مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا» ([این است] پاداشی از پروردگار تو عطایی از روی حساب) (۳۶)

از آیه ۳۱ تا آیه ۳۶ بار دیگر مسیر روایت موقتاً تغییر می‌کند؛ چنین تغییری با یک «وقفه»^۱ در مسیر پیشین شکل می‌گیرد. اگر به دقت به خط سیر آیات این سوره نگریسته شود، آشکار خواهد شد که چنین وقفه‌هایی چندین بار تکرار شده‌اند و هر کدام از آن‌ها به شکلی چند لایه، باعث ایجاد تعلیق شده‌اند. به کمک هر وقفه ساده‌ای می‌توان خواننده را معلق نگاه داشت. اگر تعلیق، به معنای نتیجه یا پایان نگاه داشته شده تلقی گردد، حتی اگر خواننده از چگونگی پایان یافتن موقعیتی آگاه باشد، می‌توان با ایجاد اندکی وقفه در مسیر کشمکش‌های روایی، فاصله زمانی بیشتری تا این پایان یا نتیجه پدید آورد.

¹ - Interruption

در روایت‌های داستانی نمونه‌های چنین وقفه‌های عامدانه‌ای را بسیار می‌توان یافت. گاهی نویسنده با تغییر دادن کانون روایت از پیرنگ اصلی به یک پیرنگ فرعی، تعلیق ایجاد می‌کند. (See Dibell, 1988: 31) هنگامی که پیرنگ اصلی در جریان است، نویسنده می‌تواند با تغییر در مسیر روایت و پیرنگ اصلی، پیرنگ فرعی را برای مدتی ادامه دهد و سپس دوباره به سیر اصلی روایت بازگردد. این امر معمولاً با شتاب بیشتری نسبت به جریان اصلی اتفاق می‌افتد و سرانجام، خطوط اصلی از شکل واگرایی به سمت همگرایی متمایل می‌شوند. (see ibid, 1988: 63)

وقفه در مسیر روایت به شیوه‌های گوناگونی ایجاد می‌شوند. یکی از شایع‌ترین شیوه‌ها «پیچ و تاب-هایی»^{۲۰} است که به خطوط روایت تحمیل می‌شود. این پیچ و تاب‌ها به متن قابلیت ایجاد تعلیق می‌بخشند. پیچ و تاب‌های روایی نوشتار را از مرز معمول و قابل پیش‌بینی خارج می‌سازند و با افزودن بر پیچیدگی روایت، «تنش»^{۲۱} روایی را بسط می‌دهند. پیچش روایی معمولاً واقعه‌ای است که خط سیر داستان را تغییر می‌دهد و توقیفی نابهنگام در مسیر مورد انتظار ایجاد می‌کند و خواننده را در موقعیتی متفاوت از موقعیت پیشین قرار می‌دهد.

گاهی نیز ممکن است یک پیچش روایی، به طور کلی مسیر روایت را دگرگون کند؛ یا حداقل پیچیدگی عظیمی در آن ایجاد کند. به زبان دیگر، خواننده ممکن است در یک جریان تازه قرار بگیرد و به سوی مقصدی ناشناخته سوق داده شود. یا به زبان استعاره‌ی، ممکن است در همان رودخانه باشد، اما با صخره‌ها و تنداب‌ها یا حتی یک آبشار مواجه شود و در ستیزه‌ای ناگهانی قرار بگیرد. یک پیچش، هم می‌تواند در میانه روایت باشد و هم نزدیک به پایان آن. همچنین می‌تواند به عنوان یک موقعیت ناگهانی شگفتی‌ساز مطرح شود که پیش‌بینی‌ناپذیر است اما توجیه‌پذیر. این بدان معنا است که خواننده نمی‌تواند متوجه بشود که اتفاقی دارد رخ می‌دهد؛ اما به یکباره فرا می‌رسد و حس می‌شود و در نهایت، همه اطلاعات لازم برای گشودن گره‌ها افشا می‌شود. (Bell, 2012 : 305)

۳-۶- حرکت آغازها به سوی پایان

در ادامه روایت سوره نبا، پس از چند وقفه در مسیر روایت، از آیه ۳۱ با حرف تأکید «إِنَّ» مسیر تازه‌ای آغاز می‌شود که با پرداختن به حیات بهشتیان، در تقابل با حیات جهنمیان قرار می‌گیرد. ظاهر این مسیر نیز همچون مسیرهای پیشین بسیار کوتاه است و با چند آیه کوتاه تا پایان آیه ۳۶ ادامه می‌-

1 - Twists and Turns

2 - Tension

یابد. این چند آیه چنان در موازات آیات پیشین مربوط به جهنمیان قرار گرفته‌اند که خواننده به هیچ وجه نمی‌تواند گمان ببرد که آیه بعدی چگونه و در پی کدام یک از خطوط پیشین آغاز می‌شود و به کدام سمت و سو پیش می‌رود. در یک ساختار منسجم روایی، معمولاً آغازها به سوی پایان‌ها سوق داده می‌شوند و پایان‌ها در چگونگی فهم ما از آغازها بسیار تعیین‌کننده‌اند. چنین ادراکی بخصوص در روایت داستانی که، به نوعی، فضایی ساختگی است این انتظار را ایجاد می‌کند که ما، در جایگاه خواننده، با روایتی منسجم روبه‌رو بشویم. همچنان که «پیتر روبینو ویتز» می‌نویسد: «بر اساس قانون عمومی پایان قطعی، خوانندگان به این سمت کشانده می‌شوند که درباره فهمشان از آغاز متن تجدید نظر کنند. بنابراین، پایان که در ابتدا غیر منتظره به نظر می‌رسد، از پیش تصور شده جلوه می‌کند.» (Richardson, 2008: 305) البته، باید توجه داشت که در این سوره درک خواننده از ساختار کلی روایت، تنها در پایان سوره شکل نمی‌گیرد و در نهایت، آنچه از آغاز روایت غیر منتظره جلوه می‌کرد، در پایان آن نیز غیر منتظره باقی می‌ماند. بر این اساس، یکی از راههای شناخت انسجام این سوره، توسل جستن به «هرمنوتیک دوری» است؛ یعنی خواننده از یک سو باید اجزاء را به منظور درک ساختار کلی پیوسته بازبینی کند و از سوی دیگر، ساختار کلی را به گونه‌ای بازباید که بتواند به فهم آن اجزاء در بطن ساختار کلی دست یابد. (Bontekoe, 1997: 129) به کار گرفتن این شیوه، از آن رو ضروری می‌نماید که سیر و جهت روایتی و دلالتی این آیات، چنان که پیشتر اشاره شد، همواره از «افق انتظار»^{۲۲} خوانندگان فراتر می‌رود و در نگاه نخست، آن گونه از انسجامی که خاص ساختارهای کلیشه‌ای است، در این سوره دیده نمی‌شود؛ به زبان دیگر، انسجام نهایی این سوره، در عدم انسجام به شیوه‌های معمول شکل می‌گیرد. (see Belsey, 2002: 14-34)

نکته شایان ذکر دیگر آن است که دلالت‌های صریح و ضمنی آیات مربوط به جهنمیان و بهشتیان مبتنی بر دو مفهوم «بشارت» و «انذار» است. این دو مفهوم، هم در سوپه مثبت و هم در سوپه منفی، اشاره بر واقعه یا وقایعی دارند که هنوز رخ نداده‌اند ولی در آینده دور یا نزدیک رخ خواهند داد و چنان که اشاره شد، گاهی حتمی بودن این وقایع با آوردن قیدی تأکید می‌شود. از این منظر، بسیاری از روایت‌های قرآنی، ساختارهای تعلیقی را به گونه‌ای متفاوت از داستان‌های ساختگی ارائه می‌دهند. در این روایت‌ها تعلیق در فاصله زمانی ناشناخته میان بشارت و انذار و رخ دادن آن‌ها در زمانی نامشخص و مکانی متفاوت ایجاد می‌شود. «مورسون»^{۲۳} می‌نویسد: «در یک داستان، آینده در حقیقت موجود است؛

¹ - Horizon of expectation

¹ - Morson

پیشتر نوشته شده است؛ ما فقط نیاز داریم صفحاتی را دنبال کنیم. آینده در ذات خود وابسته به اتفاقی است که در گذشته روی داده است... در چنین فضایی، وقایع فقط به پیش رانده نمی‌شوند، بلکه به نوعی به سمت ما نیز کشیده می‌شوند. (Morson, 2012: 50)

با این رویکرد، آنچه در انتظار رخ دادن آن هستیم و مقدمات وقوع آن از پیش نوشته و ساخته شده است، با بی‌دوامی گشوده‌ی زندگی در تضاد است و نوشتار، در این معنی ساختگی است. البته می‌توان آگاهی از آینده را تا زمانی که داستان ما را بدان سمت سوق ندهد، فراموش کنیم؛ اما، به هر روی، هر آگاهی پیشینی از آینده، توهم تجربه‌ی گشوده را نقض می‌کند و آن را به عنوان چیزی نامعقول و متفاوت از زندگی واقعی که سببیت و موجودیت‌اش به تعویق افتاده است، معرفی می‌کند. (ibid: 19)

۳-۷- به هم پیوستن مرزهای روایت

«رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنَ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا» (پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است بخشایشگری که کس را بارای خطاب با او نیست) (۳۷) «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» (روزی که روح و فرشتگان به صف می‌ایستند و [مردم] سخن نگویند مگر کسی که [خدای] رحمان به او رخصت دهد و سخن راست گوید) (۳۸) «ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَا بَاءً» (آن [روز] روز حق است پس هر که خواهد راه بازگشتی به سوی پروردگار خود بجوید) (۳۹)

از آیه ۳۷ تا ۳۹ باز هم خطوط روایت دچار دگرگونی شده است؛ در دو خط پیشین اگر نخست، موضوع روایت تنها جهنمیان بودند، و سپس، تنها بهشتیان، در این جا روایت جنبه‌های وسیع‌تری از آفرینش را در بر گرفته است؛ وسعتی بدان مقیاس که دو گروه پیشین، دو جزء کوچک از آن به شمار می‌آیند. با این وصف، آن دو گروه با آنکه مرزهای مشخصی نسبت به ابژه‌های دیگر دارند، مرزهای‌شان به شدت به هم پیوسته و آمیخته شده است. با پیوند دادن پیوسته و چند لایه‌ی ابژه‌ها و مفاهیم و مرزها ساختار کلی و البته، پیچیده‌ی سوره را تا اندازه‌ای می‌توان درک کرد.

آنچه پرسش‌های این روایت را به سرانجامی می‌رساند، «الْيَوْمُ الْحَقُّ» است. در واقع، «ذَلِكَ» همان چیزی است که همه پرسش‌ها به سوی آن منتهی می‌شوند. «آن» «روز حق» است و کل مسیر روایت و پیچش‌ها و وقفه‌های روایی در میان این دو نشانه اتفاق می‌افتد. «روز حق» بستاری موقتی ایجاد می‌کند و همان طور که راه بازگشت همه مردمان را آشکار می‌سازد، مسیرهای خطوط روایت را به هم گره می‌زند. در این قسمت پایانی روایت، خواننده آگاه می‌شود که «آن‌ها» که می‌پرسیدند، که

بودند و از «چه چیزی» می پرسیدند و همچنین آشکار می شود که منظور از «خبر عظیم» چه بوده است.

۳-۸- سرنوشت در تعلیق و پایان گشوده

«إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا»

(ما شما را از عذابی نزدیک هشدار دادیم روزی که آدمی آنچه را با دست خویش پیش فرستاده است بنگرد و کافر گوید کاش من خاک بودم) (۴۰)

در این آیه به این نکته اشاره شده است که ما شما را از عذابی نزدیک «انذار» داده بودیم؛ هر چند این عذاب بدان سبب که هنوز محقق نشده است، دور و دست نایافتنی به نظر می رسد، اما سرانجام گره-ها گشوده می شود و انسان نتایج عمل خود را به چشم می بیند. در این روایت، انسان، دانسته یا نادانسته سرگرم شکل دادن سرنوشتی مبهم است و عمل و بی عملی او، خواسته یا ناخواسته به او باز می گردد. چنین سرنوشتی، همان وضعیت از پیش معلوم و نزدیک است که در نوعی سرگردانی معلق نگاه داشته شده است. تأثیر عمل انسان در تعیین این «سرنوشت در تعلیق» چندان است که وقتی کافر به یکباره، با نتایج اعمال خویش مواجه می شود، آرزو می کند که ای کاش خاک می بود. یکی از مهمترین دلالت های خاک بودن در این موقعیت، «بی عملی» و در پی آن، «بی تکلیفی» است. نکته قابل تأمل در این روایت، شیوه پایان بندی آن است. کافر که، به نوعی، پنهان کننده حقیقتی ناگزیر است، در پایان روایت، آن هنگام که با این حقیقت مواجه می شود، بی درنگ، به آن وعید یا عذاب قریب گرفتار نمی گردد؛ بلکه آخرین تلاش خود را به کار می گیرد تا از سرنوشت خود ساخته بگریزد. در حقیقت، به زبان آوردن آرزوی بی عملی، خود، عملی است در جهت و خواست به تعلیق در آوردن آنچه از پیش، بواسطه عمل او شکل گرفته است؛ یعنی فعال کردن دوباره بی نهایت امکان نامعلوم و بی نهایت پرسش.

۴. نتیجه

از این نوشتار چنین بر می آید که مفهوم تعلیق تنها مربوط به حوزه نظری نیست؛ بلکه به حوزه های عملی نیز مربوط است و با تأثیری که بر روایت می گذارد، آن را از شیوه خطی معمول خارج می سازد و ابعاد و سطوح پیدا و آشکاری بدان می افزاید. البته، این ویژگی کاربردی و عملی منجر به نادیده گرفتن جنبه های مفهومی تعلیق نمی شود؛ زیرا هر عملی، هر چند جنبه های شناختی آن طبیعی و ناپیدا شده باشند، به ناگزیر، مبتنی بر زمینه های نظری است. بر این اساس، در این نوشتار، نخست، به جنبه ها و

جلوه‌های نظری مفهوم تعلیق پرداخته شد و سپس، زمینه‌های عملی آن، در سوره نبا به آزمون نهاده شد.

از جمله نتایج این پژوهش، یکی آن است که شیوه آغاز روایت در سوره نبا، باعث شکل‌گیری پرسش‌های ضمنی بسیار شده است و همین امر، باعث پدید آمدن ابهام‌هایی چند لایه، در ابعاد مختلف روایت شده است؛ از این رو، از همان آغاز روایت، جلوه‌های مختلفی از تعلیق، هم از نظر شکل و ساختار روایت و هم از جهت موقعیت خوانندگان، ایجاد شده است.

نکته در خور توجه دیگر آن است که در خلال آیاتی که با اعدادی ترتیبی نشانه‌گذاری شده‌اند، خطوط تعلیق‌ساز به صورت متوالی و پیوسته پی گرفته نمی‌شود؛ بلکه حتی گاهی تا پایان روایت، چندین بار ظاهراً به نهایت می‌رسند و گره‌ها گشوده می‌شود و آنگاه، دیگر باره گره‌های تازه‌ای ایجاد می‌شود و روایت باز هم در وضعیت تعلیق قرار می‌گیرد. این مسأله باعث می‌شود که خواننده دچار کسالت و سردرگمی بیش از حد نشود و هیجان و شگفت‌زدگیش را از دست ندهد و روایت را تا پایان آن پیش ببرد. افزون بر این، هم‌زمان با دگرگونی ظاهری خطوط روایی، مرزهای دلالتی آیات نیز، در موقعیت‌هایی، پیوسته دگرگون می‌شوند و گاه نیز در موقعیتی به هم می‌پیوندند.

نکته دیگر آن است که وقفه‌ها و پیچ و تاب‌های روایی تعلیق‌ساز ظاهراً خطوط منسجم روایت را آشفته می‌سازند؛ اما پس از خواندن آخرین آیه آشکار می‌شود که همه آیات که عناصر روایت را تشکیل می‌دهند، به سوی موقعیتی نهایی حرکت می‌کنند و انسجامی با پیوندهایی پیچیده پدید می‌آورند. هر چند که این موقعیت، در حقیقت، سرنوشتی در تعلیق است که به سبب پایان‌بندی گشوده روایت، همچنان معلق می‌ماند. همچنین، احساس معلق ماندن در این روایت، با نوعی کنجکاوی و شگفتی و ترس و اضطراب و سرگردانی همراه است.

۵. منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. ایبرمز، (۱۳۸۴)، فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی، ترجمه سعید سبزیان، تهران، انتشارات رهنما، ۲۷۴.
3. Belsey, Catherine (2002). *Critical Practice*, Routledge, New York.
4. Bell, James Scott, (2012), *Elements of Fiction Writing: Conflict and Suspense*, Writers Digest Books, Ohio.

5. Bontekoe, Ronald,(1997) DIMATIONS OF HERMENEUTICS CIRCLE, Humanity Press, New Jersey.
 - a. Carroll, Noël (1990) The Philosophy of Horror or Paradoxes of the Heart, New York: Routledge.
 6. - CUDDON, J. A., (2013) A dictionary of Literary Terms and Literary theory, Revised by M. A. R. Habib, Associate Editors: Matthew Birchwood, Vedrana Velickovic, Martin Dines and Shanyn Fiske, Willey-Blackwell, 2013, UK.
 7. Dannenberg, Hilary.P, (2008), Coincidence and Counterfactuality: Plotting Time and Space in Dannenberg Narrative Fiction, University of Nebraska Press.
 8. -Dibell, Ansen, (1988) Plot (Elements of Fiction), CINCINNATI, OHIO. -
 9. Gerrig, Richard J. (1996) The Resiliency of Suspense, in Vorderer, Wulff, and Friedrichsen (eds) Suspense: Conceptualizations, Theoretical Analyses, and Empirical Explorations, Mahwah, N.J.: Lawrence Erlbaum.
 10. Herman, David and... (Editors) (2005), Encyclopedia of Narrative Theory, Routledge, London and New York.
 11. James Phelan, Peter J. Rabinowitz (2005), [A Companion to Narrative Theory](#), Blackwell Companions to Literature and Culture. Wiley-Blackwell.
 - (1996) The Paradox of Suspense, in Vorderer, Wulff, and Friedrichsen (eds) Suspense: Conceptualizations, Theoretical Analyses, and Empirical Explorations, Mahwah, N.J.: Lawrence Erlbaum.
 - Irwin, John T. (1994) The Mystery to a Solution, Baltimore: Johns Hopkins University Press.
 - Morel, Jessica page,(2006), Between the lines, master the subtle elements of fiction writing, Writers Digest books, Ohio.
 - Morson, Gary Saul, (2012), [The long and short of it : from aphorism to novel](#), Stanford University Press, , Stanford, Calif
- Nell,Victor, (1988) Lost in a Book: The Psychology of Reading for Pleasure, Yale University Press

15. Prince, Gerald (1987) *A Dictionary of Narratology*, Lincoln: University of Nebraska Press.
- Quinn, Edward, (2006), *A Dictionary of Literary and Thematic Terms*, Second Edition, New York, Infobase Publishing.
 - Richardson, Brian (Editor), (2008), *Narrative beginnings: theories and practices*, University of Nebraska press, Lincoln and London.
12. R
yan, Marie-Laure (2001) *Narrative as Virtual Reality*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.
13. Todorov, Tzvetan, (1977), *The poetics of prose* , translated from the French by Richard Howard ; with a new foreword by Jonathan Culler, [Blackwell](#), [Oxford](#).
14. Truffaut, Francois, (1985), [Hitchcock \(Revised Edition\)](#), Simon & Schuster.
15. .Vorderer, Peter, Hans J. Wulff, and Mike Friedrichsen(eds) (1996) *Suspense: Conceptualizations, Theoretical Analyses, and Empirical Explorations*, Mahwah, N.J.: Lawrence Erlbaum.